

فرایند تاریخی تشکیل حکومت ایلخانی و ایرانمداری هلاکو خان

فریدون الهیاری^۱

چکیده

هلاکو پس از پیروزی‌های بزرگ در ایران و بین‌النهرین و تابع ساختن آسیای صغیر و ارمنستان حکومتی دودمانی در سرزمین‌های مفتوحه پدید آورد که در آغاز تابع صوری دربار مرکزی مغول بود و بتدریج به استقلال کامل سیاسی دست یافت. تاسیس حکومت ایلخانی و فرمانروایی آن بر ایران، پس از سقوط عباسیان از منظر فرایند تکامل هویت سیاسی ایران بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. با این حال چگونگی تاسیس حکومت ایلخانان موضوعی است که نیازمند بررسی و بازبینی دوباره است. در بسیاری پژوهش‌های تاریخی عمدتاً تاسیس حکومت ایلخانان را بر پایه روایت تاریخنگاری ایرانی دوره مغول در چارچوب ماموریت هلاکو خان به سوی غرب و با اجازه و هماهنگی دربار مرکزی مغول بیان کرده‌اند، اما برخی پژوهشگران نیز با دیده ابهام و پرسش به این نظر پرداخته‌اند. از این روی این مقاله با عنوان «فرایند تاریخی تشکیل حکومت ایلخانی» با چنین رویکردی به روش توصیفی و تحلیلی به بررسی فرایندی تاریخی می‌پردازد که در آن هلاکو خان در قامت خاندادهای جهانگشای به فرمانروایی با دعوی جهانداری تبدیل شد و در متون تاریخنگاری ایرانی در سیمای پادشاهان اسطوره‌ای و باستانی ایران معرفی شد.

بدینسان این مقاله پس از مقدمه به بررسی موضوع در چارچوب اوضاع ایران در آستانه لشکرکشی هلاکو خان، اهداف لشکرکشی هلاکو به سوی غرب، بازتاب اهداف جهاندارانه ماموریت هلاکو به سوی غرب در تاریخنگاری ایرانی، مرگ منگو قآن و پیامدهای آن در ایران، شکست عین جالوت و فرمانروایی هلاکو بر قلمرو باستانی ایران و پایان شکست ناپذیری مغولان و نگرش ایرانمداری هلاکو می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: مغول، هلاکو، ایلخانان، ایران.

Historical process of formation of ilkhanid government and Iran circuit Hülegü Khan

F. Allahyari¹

Abstract

After achieving great victories in Iran and Mesopotamia and subordinating Asia Minor and Armenia, Hülegü created a Dynastic rule in the conquered lands, which were formal followers of the central Mughal court at the beginning and Gradually gained full political independence. The establishment of the Ilkhanid government and ruling on Iran, after the fall of the Abbasids, is highly considered from the perspective of Iran's political identity evolution process. However, the quality of the establishment of Ilkhanid government is an issue that needs to be reconsidered and reviewed once more. Many historical studies have investigated the establishment of Ilkhanid government based on evidence from Iranian historiography of Mongol era with the focus on Hülegü Khan's mission in the West with the permission and cooperation of the central Mughal court. However, some researchers have questioned this view. The present article entitled "Historical process of formation of Ilkhanid government" descriptively and analytically investigates the historical process in which Hülegü Khan in the stature of a son of a Khan and a conqueror became the ruler, claimed sovereignty and was introduced as a mythical and legendary king in the Iranian historiographic texts. After the introductory part, this article investigates the issue under study considering Iran's situation on the threshold of Hülegü Khan's campaign, his aims while on an expedition to the West, the reflection of Hülegü's aims for expedition to the West in Iranian historiography, Mango Qaan 's death and its consequences in Iran, Ein Goliath's defeat and Hülegü's reign in the ancient kingdom of Iran , the termination of Mogol's invincibility and the Iran-oriented attitudes of Hülegü.

Keywords: Mongols, Hülegü, Ilkhanid, Iran.

1 - Associate Professor, University of Esfahan

f.allahyari@ltr.ui.ac.ir



مقدمه

امپراتوری پهنور مغول که در سایه رهبری چنگیز بر پهنه گسترده‌ای از جهان بنیاد نهاده شد، چالش‌های ماهیتی و ساختاری آن پس از مرگ چنگیز خان در قالب قدرت طلبی شاهزادگان چنگیزی و رقابت‌های جانشینی و استقلال طلبی اولوس‌ها و قلمروهای حکومتی خاندانان نمودار شد. چنگیز در آستانه مرگ، قلمرو امپراتوری را بین پسران و برادران تقسیم کرد. بخش‌های مهم امپراتوری مغولی سهم چهار پسر چنگیز از همسر برگزیده او بورتیه فوجین شد. در مسئله جانشینی نیز اگرچه بر پایه سنت مغولی تعیین و تایید فرمانروا بر عهده قوریلتهای (شورای خوانین، خواتین و امرای بزرگ) بود، اما چنگیز پسر سوم خود اوگتای را به عنوان جانشین معرفی کرد. سایه سخت و سنگین اعتبار معنوی و سیاسی چنگیز مانع از بروز پاره‌ای رقابت‌ها بر سر جانشینی او نشد. بر پایه برخی اسناد و مدارک تاریخی جغتای و تولوی از جانشینی اوگتای خشنود نبودند (بارتولد، ۱۳۶۶: ۹۶۰) اما ناخشنودی و تکاپوهای ایشان، به ویژه اقدامات تردیدآمیز تولوی که در فاصله مرگ چنگیز تا انتخاب اوگتای نیابت سلطنت را بر عهده داشت در منابع تاریخنگاری ایرانی دوره مغول بازتاب نیافته است. تاریخنگاران ایرانی این دوره که در خدمت نوادگان تولوی یعنی ایلخانان ایران بودند، افزون بر تاکید بر امتیازات تولوی و استحقاق جانشینی او سیمای وفاداران‌های از این خاندان چنگیزی ارائه می‌دهند. بی تردید این رویکرد معطوف به تکاپوهای مشروعیت ساز برای فرمانروایی خاندان تولوی به ویژه ایلخانان ایران بود (الهیاری، ۱۳۸۹: ۵ تا ۸).

در سال ۶۲۶ هجری قمری اوگتای با تائید قوریلتهای بر تخت قآنی نشست. تولوی با واقع‌بینی و احتمالاً اندیشه فرصت‌های آینده در دوره اوگتای وفاداران در رکاب خان بود، اما در سال ۶۳۰ هجری قمری و هنگامی که هنوز به چهل سالگی نرسیده بود، درگذشت. پس از مرگ او تکاپوهای سیاسی خاندان تولوی به رهبری همسر او سرقوقتینی بیگی ادامه یافت و سرانجام پس از مرگ گیوک خان و در پی دوره‌ای پر تنش در سال ۶۴۸ هجری با جلوس منگو قآن بر تخت خانی فصل تازه‌ای در تاریخ امپراتوری مغول و جهانگشایی ایشان آغاز شد و چهار پسر تولوی یعنی؛ منگو، قوبیلای، هلاکو و اریغ بوکا که همانند چهار پسر چنگیز به مثابه چهار رکن امپراتوری توصیف شده‌اند در تحولات دوره مغول نقشی ویژه یافتند

(همدانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۷۷۸). گروسه، منگو قآن را پس از چنگیز بزرگ‌ترین خان مغول می‌شناسد (گروسه، ۱۳۸۴: ۴۵۴) از این روی در پی رکودی که پس از مرگ چنگیز در جهانگشایی مغولان پدید آمد، موج دوم فتوحات و جهانگشایی مغولان آغاز شد که به تسلط نهایی بر ایران، بین النهرین و پیروزی‌های بزرگی در چین انجامید. قویبیلای فاتح چین و هلاکو فاتح نهایی ایران و آسیای غربی دو خاندان چنگیزی، یکی به مقام قآنی رسید و دیگری فرمانروایی دودمانی را به نام ایلخانان در ایران تاسیس کرد، این مقاله در ادامه با مروری تاریخی به تبیین و تحلیل فرایندی می‌پردازد که به تاسیس حکومت ایلخانان انجامید.

اوضاع ایران در آستانه لشکرکشی هلاکو خان

آنگونه که اشاره شد، پس از روی کار آمدن منگو قآن و برآمدن خاندان تولوی موج دوم جهانگشایی مغولان آغاز شد. دهه نخست نیمه دوم سده هفتم هجری قمری دوران پر تکاپوی پسران تولوی به ویژه قویبیلای و هلاکو برای تحقق اهداف امپراتوری مغولی در سرزمین‌های شرقی و غربی بود. هلاکو مامور پیشبرد فتوحات غربی امپراتوری مغول در ایران و نواحی پیرامون شد. پژوهشگران تاریخ مغول جهانگشایی مغولان از دوره چنگیزخان را تابع برنامه و راهبرد مشخصی می‌دانند که استیلای بر ایران و سرزمین‌های غربی تا سواحل مدیترانه از اهداف راهبردی آن به شمار می‌آمد. موج نخست فتوحات مغول در این چارچوب در دوره چنگیز خان آغاز شد. بی‌تردید پیشبرد اهداف جهانگشایانه مغولان در پهنه گسترده‌ای از جغرافیای عالم باید در چارچوب برنامه‌ای منظم انجام می‌گرفت. آنگونه که روشن است اگرچه تهاجم و جهانگشایی مغولان به سوی غرب و ایران در زمره اهداف راهبردهای ایشان قرار داشت اما تهاجم اولیه مغول به سوی ایران و سرزمین‌های اسلامی آسیای مرکزی و غربی در پی حادثه اترار در شرایطی روی داد که هنوز زمینه‌های لازم فراهم نشده بود. از این روی این تهاجم انتقام جویانه اگرچه با ویرانی‌ها و کشتارهای گسترده‌ای همراه بود، اما دستاورد چندانی برای امپراتوری مغول در پی نداشت. بدینسان مغولان در تهاجم اولیه خود به ایران در فاصله سال‌های ۶۱۶ تا ۶۱۹ هجری قمری هرچند صاعقه وار پهنه گسترده‌ای از ایران را درنوردیدند و شهرها و مناطق آبادان بسیاری را

سوختند اما تنها بر ویرانه‌های خراسان و ماورالنهر اکتفا کردند و خان مغول به سبب پاره‌ای ناآرامی‌های شرقی در شرایطی ناگزیر به ترک ایران شد که همچنان کانون‌های مقاومت در سرزمین‌های اسلامی غرب آسیا پابرجا بود. اگرچه تکاپوهای امپراتوری مغول در ایران در دوره جانشینان چنگیز تداوم یافت اما این کوشش‌ها با موفقیت‌های اساسی روبرو نبود. اوگتای بیشتر همت خود را متوجه چین ساخت. پس از مرگ او نیز دوران فترتی آغاز شد که تا جلوس منگو قاآن ادامه یافت. توجه گیوک به سوی غرب در این دوران فترت نیز به سبب مرگ زودهنگام او با موفقیتی همراه نبود (بیانی، ۱۳۶۷، ج ۱: ۱۵۱). از این روی در آغاز نیمه دوم سده هفتم هجری هنوز مغولان در آسیای غربی موفقیت کاملی به دست نیاورده بودند (اقبال، ۱۳۶۵: ۱۷۰). با وجود پیشرفت‌های نظامی و گسترش قلمرو تحت نفوذ مستقیم مغولان در پی تکاپوهای پراکنده نظامی امرای لشکری مغول امپراتوری مغولی در این زمان با مراکز مهم قدرت روحانی و سیاسی مانند اسماعیلیه در ایران، خلافت عباسی در بغداد و سلاطین ایوبی در شام و مصر روبرو بود. این مراکز افزون بر این که موانع اصلی تحقق اهداف امپراتوری مغول در تسلط بر سرزمین‌های غرب آسیا تا حوزه مدیترانه بودند، به عنوان کانون‌های اصلی مقاومت در سرزمین‌های اسلامی آسیای غربی، با وجود تضادهای سیاسی و شکاف‌های عقیدتی استحکام پایه‌های قدرت و حاکمیت مغولان را در متصرفات ایران نیز تهدید می‌کردند. اداره متصرفات مغول در ایران در این هنگام بدون سازمان مشخص و با مشکلات بسیاری مواجه بود. اردوهای نظامی مغول در آران و موغان نوعی حکومت لشکری بر این نواحی داشتند و وظیفه اصلی آنها سرکوب ناآرامی‌ها و پیشبرد فتوحات مغول بود. در خراسان و عراق عجم نیز مغولان نوعی حکومت کشوری داشتند که امارت آن در این زمان بر عهده امیر ارغون بود و با همکاری حکام و عمال ایرانی به جمع‌آوری مالیات و اداره نواحی می‌پرداختند. در کرمان، فارس، هرات و آسیای صغیر نیز حکومت‌های تابعه مغولان فرمانروایی می‌کردند. از این روی اداره متصرفات و سرزمین‌های تابعه مغول در ایران نیز حکومت مشخص و منتظمی نداشت (گروسه، ۱۳۶۸: ۵۷۵). اختلافات دربار مرکزی با اردوی زرین و خاندان جغتایی بر سر خراسان به طور اخص و ایران به طور اعم و اعزام شاهزادگان و اعمال نفوذ مستقیم آنها، بر این آشفتگی‌ها می‌افزود و موجب بهره‌کشی بیشتر می‌شد.

اهداف لشکرکشی هلاکو به سوی غرب

بر پایه آنچه که گفته شد، موج دوم فتوحات مغول پس از جلوس منگو قاآن بر تخت خانی، در قالب دو لشکرکشی بزرگ به فرماندهی برادران خان بزرگ؛ قوبیلای و هلاکو به سوی شرق و غرب آغاز شد. منگو به روشنی به اهمیت ایران و سرزمین‌های غربی و پیچیدگی اوضاع این مناطق توجه داشت، از این روی با توجه به اوضاع و شرایط ویژه ایران و تجربه تکاپوهای گذشته تصمیم‌گیری در باره تحقق اهداف نهایی امپراتوری مغول در ایران و غرب به قوریلتهای بزرگ با حضور شاهزادگان خاندان چنگیزی سپرده شد. از این روی با توجه به اهمیت این ماموریت، کار به هلاکو خان فرزند تولوی و برادر خان بزرگ واگذار شد. مهم‌ترین هدف لشکرکشی هلاکو خان به سوی غرب گسترش جهانگشایی مغولان تا حوزه مدیترانه و استیلا کامل بر ایران، بین‌النهرین، آسیای صغیر، شام و مصر مشخص شده بود (همدانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۹۷۴). بی‌تردید نابودی مراکز قدرت معنوی و سیاسی اسماعیلیه و خلافت، تامین امنیت راهها و سرکوب اقوام لر و کرد شورشی که موجب ناامنی راهها شده بودند از جمله مهم‌ترین برنامه‌های لشکرکشی هلاکو به سوی ایران و بین‌النهرین به شمار می‌آمدند. منگو قاآن هنگام وداع با برادر او را درباره اهداف و چگونگی انجام این ماموریت این‌گونه سفارش کرد: «... و رسوم یوسون و یاسای چنگیزخان را در کلیات و جزویات امور قامت کن و از جیحون آمویه تا اقصای بلاد مصر هر که اوامر و نواهی ترا منقاد و مطیع گردد او را بنواز و به انواع عاطفت و سیورغامیش مخصوص گردان و آنکه گردان کشی و سرافرازی کند او با زن و فرزند و خویش و پیوند در دست پایمال قهر و اذلال گذار و ...» (همدانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۹۷۶).

از این روی قوریلتهای پس از تعیین هلاکو برای انجام این ماموریت بزرگ، تامین نیروی نظامی تحت فرمان او را نیز بر پایه سنت تمّا مشخص کرد. بر پایه تصمیم قوریلتهای مقرر شد از تمامی سپاهیان چنگیزی که میان پسران و برادران و برادرزادگان تقسیم شده بودند از هر ده نفر دو نفر را به اینجویی هلاکو دهند و هر یک از شاهزادگان از فرزندان و خویشان و نوکران معین گردانیده و با لشکر نزد هلاکو روانه کنند. هم‌چنین مقرر شد تمامی سپاهیان زیر فرمان جورماغون و بایجو، امرای لشکری مغول که پیش‌تر به ولایات ایران فرستاده

شده بودند و سپاهیان مغولی که به هند و کشمیر رفته بودند نیز پس از عبور هلاکو از جیحون به فرمان او در آیند. به سبب اهمیت این ماموریت نظامی ایلچسانی به ختای فرستادند تا هزار خانوار منجینی و نفت انداز و چرخ انداز آوردند. برای تدارک حرکت این سپاه عظیم و تامین آذوقه نظامیان و علوفه اسبان تمام مرغزارها و علفخوارهای مسیر سپاهیان هلاکو را از قراقروم تا جیحون غروق کردند و بر جوی و انهار ژرف نیز پل‌های استوار بستند. مردم نواحی اشغالی ایران نیز موظف شدند هر نفر یک تغار آرد که صد من باشد و یک خیک شراب که پنجاه من باشد برای سپاهیان مغول آماده کنند. امرا و اصحاب نیز به تهیه علوفه لشکر و قرار دادن آن در منازل مختلف پرداختند (جوینی، ۱۳۷۰، ج ۳: ۹۳ و ۹۴ و همدانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۹۷۵ و ۹۷۶). سپاهیان هلاکو پس از جشن وداع و بخشش‌های فراوان منگو به هلاکو و شاهزادگان و خوانین همراه وی، در بهار ۶۵۱ هجری به سوی غرب حرکت کرد (جوینی، ۱۳۷۰، ج ۳: ۹۶). سپاهیان هلاکو در شعبان ۶۵۳ هجری در مرغزار کان گل نزدیک سمرقند توقف کردند. ملک شمس‌الدین کرت در این موضع پیش از دیگر ملوک ایران به استقبال هلاکو آمد و مورد محبت او قرار گرفت. چون اردوی هلاکو از نزدیکی سمرقند کوچ کرد و در کنار کش از شهرهای ماورالنهر در جنوب سمرقند مستقر شد و حدود یک ماه نیز در آنجا اقامت کردند، امیر ارغون و بیشتر اکابر خراسان در این مکان به خدمت او وارد شدند (جوینی، ۱۳۷۰، ج ۳: ۹۷ تا ۹۹ و همدانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۹۷۸ و ۹۷۹).

هلاکو در این جا یرلیغ‌هایی برای پادشاهان و سلاطین ایران صادر کرد. در این فرامین ملوک ایران را یادآور شد که به عزم نابودی قلاع ملاحده و با یرلیغ قآن به سوی ایران در حرکت است. چنانکه خود به خدمت آمده و سپاه مغول را با لشکر و آلت و عدت همکاری کنید در ولایت و لشکر و خانه خود باقی خواهید ماند و در غیر این صورت پس از فراغت از کار اسماعیلیان باید منتظر سرنوشتی همانند ایشان باشید (همدانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۹۷۹). از این روی چون خبر رسیدن اردوی هلاکو به ایران پراکنده شد سلاطین و ملوک ممالک ایران به بندگی نزد او آمدند. عزالدین و رکن‌الدین سلاطین روم، اتابک سعد از فارس و ملوک و صدور خراسان، آذربایجان، اران، شروان و گرجستان با پیش‌کش‌های شایسته به خدمت خان

مغول شتافتند (همدانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۹۷۹). سپاهیان هلاکو در ذی الحجه ۶۵۳ هجری از جیحون گذشتند و وارد خراسان شدند.

بر پایه آنچه گفته شد هلاکو در قامت خاندادهای کشور گشای وارد ایران شد. او در ایران برنامه نظامی تعیین شده از سوی دربار مرکزی و قوریلتای ۶۵۱ هجری را با جدیت پیگیری کرد. سپاهیان هلاکو در سال ۶۵۴ هجری بر اسماعیلیان غلبه یافت و پس از آن در همدان به تدارک فتح بغداد پرداخت. او بایجو نویان را با سپاهیان تحت فرمان عازم آسیای صغیر ساخت (جوینی، ۱۳۷۰، ج ۳: ۹۳ و ۹۴ و همدانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۹۹۳ و ۹۹۴) و خود به سوی بغداد شتافت. سپاهیان مغول در ۶۵۶ هجری بر بغداد نیز مستولی شدند. هلاکو پس از فراغت از فتح بغداد در رمضان سال ۶۵۷ هجری برای پیگیری دیگر اهداف ماموریت خود به سوی شامات شتافت.

بازتاب اهداف جهاندارانه ماموریت هلاکو به سوی غرب

بر پایه آنچه گفته شد در قوریلتای ۶۵۱ هجری قمری هلاکو به عنوان خاندادهای کشور گشا برای پیشبرد فتوحات مغول در سرزمین‌های مشخص یعنی؛ ایران، بین‌النهرین، شام، مصر و ارمن اعزام شد، در اهداف ماموریت او به غرب هیچ اشاره‌ای در باره اقامت هلاکو در ایران و تاسیس فرمانروایی دودمانی او مشاهده نمی‌شود. آنگونه که اشاره شد سپاهیان تحت فرمان هلاکو نیز بر پایه سنت تمّا از واحدهای مختلف نظامی مغول تامین شد. اگرچه تشکیل ارتش سهمیه‌ای برای فتوحات بزرگ از سنت‌های مغولی بود اما پاره‌ای فلسفه تشکیل چنین ارتشی را مشارکت همه خاندان در فتوحات و طبیعتاً سهمیم بودن ایشان در مواهب آن می‌دانند. از این روی هدف از تشکیل ارتش سهمیه‌ای برای لشکرکشی هلاکو خان را تضمین وفاداری او به دربار مرکزی و تعلق سرزمین‌های مفتوحه به امپراتوری و همه خاندان می‌شناسند (زریاب خوئی، ۱۳۶۸: ۴۲). پیوستگی‌های عناصر نظامی تحت فرمان هلاکو با اولوس‌های دیگر مغولی در دوره فرمانروایی ایلخانان موجب بروز پاره‌ای واگرایی‌ها در عناصر نظامی و نافرمانی و شورش، به ویژه در هنگام رویارویی ایلخانان با اولوس‌های پیرامون بود.

بر پایه گزارش نویسنده جامع التواریخ هلاکو به هنگام عزیمت به غرب جومغور اغول پسر دوم خود را که به سبب مادر بر دیگر پسران او مقدم بود با تعدادی از خواتین و نوادگان و اردوهای ایشان در مغولستان و در خدمت منگو قاآن گذاشت (جوینی، ۱۳۷۰، ج ۳: ۹۶ و ۹۷ و همدانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۹۶۵، ۱۰۶۴ و ۱۰۶۵). شاید بتوان مفهوم این اقدام را بر پایه سنت معمول گروگان گیری حکومت مرکزی از روسای ایلات، گروگان نهادن پسر هلاکو نزد خان برای تضمین وفاداری دانست. اما مفهوم دیگر این اقدام نیز شاید حفظ اردو و یورت هلاکو خان در سرزمین اصلی بود که پس از پایان ماموریت باید بدانجا باز می‌گشت، زیرا هلاکو خان از پیش برنامه یا انگیزه‌ای برای ماندن در سرزمین‌های مفتوحه نداشت و به نقش آفرینی در مرکز امپراتوری می‌اندیشید. جومغور اغول تا هنگام مرگ منگو در مغولستان ماند و پس از مرگ قاآن نیز در منازعات جانشینی از اریغ بوکا در برابر قوبیلای هواداری کرد، اما پس از نارضایتی هلاکو و تقاضای بازگشت او همراه دیگر اردوهای هلاکو به سوی ایران بازگشت که در نزدیکی سمرقند درگذشت (جوینی، ۱۳۷۰، ج ۳: ۹۶ و ۹۷ و همدانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۹۶۵). به هر روی در اهداف لشکر کشی هلاکو به غرب هیچ نشانه‌ای از برنامه‌ریزی برای تشکیل حکومت دودمانی هلاکو در ایران و اختصاص ممالک و سرزمین‌های مفتوحه به خود و جانشینان او مشاهده نمی‌شود.

با وجود آنچه گفته شد برخی افزون بر جنبه‌های نظامی پاره‌ای اهداف سیاسی و اداری نیز برای ماموریت هلاکو خان در ایران قائل هستند. البته در این باره نیز دامنه تفاوت‌ها بسیار است، به گونه‌ای که برخی صرفاً با توجه به نابسامانی‌های اداری و دخالت اولوس‌های پیرامون و آشفتگی اوضاع متصرفات مغول در ایران، پایان دادن به این آشفتگی‌ها و تعیین تکلیف امور ایران را ماموریتی در چارچوب ساختار سیاسی امپراتوری مغول برای هلاکو می‌پندارند که البته هیچ نشانه‌ای از تشکیل حکومت دودمانی و تملک متصرفات در آن مشاهده نمی‌شود، تا نظریاتی که تاسیس حکومت ایلخانی را به عنوان ماموریتی مشخص شده از سوی دربار مرکزی برای هلاکو در جهت سامان دهی امور ایران می‌دانند.

مورخان ایرانی دوره مغول که در خدمت فرمانروایان مغولی حکومت ایلخانی بوده‌اند و نقش مهمی در تبیین تاریخ امپراتوری مغول از مراحل آغازین شکل‌گیری تا فراگیری جهانی

آن داشته‌اند، قائل به این نظریه‌اند که تشکیل حکومت ایلخانی از اهداف اصلی ماموریت هلاکو خان به غرب بود که تأیید خان بزرگ و دربار مرکزی مغول را نیز به همراه داشت. بی‌تردید با توجه به این که تأیید دربار مرکزی مغول از جمله منابع مشروعیت‌ساز در حکومت ایلخانی بود، چنین تبیینی که تشکیل حکومت ایلخانی را مبتنی بر اراده و موافقت خان دربار مرکزی معرفی می‌سازد معطوف به این رویکرد است. نکته قابل تامل در گزارش‌های نویسندگان ایرانی اظهار به پنهان نگه‌داشته شدن این هدف است به گونه‌ای که روایت این نویسندگان در باره این هدف ماموریت هلاکو مبتنی بر گمانه زنی‌های غیر مستند یا ادعای آگاهی از برخی مکنونات قلبی خان دربار مرکزی است. رشیدالدین در گزارش‌های مختلف بر این جنبه ماموریت هلاکو تأکید می‌کند و ضمن ستایش شاهزاده مغول علت انتخاب او را مشاهده آثار جهانگیری و جهانداری در ناصیه وی می‌شمرد (همدانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۸۴۸ و ۹۷۴). منظور از این روایت جنبه جهانگیرانه و جهاندارانه ماموریت هلاکو خان است که به روایت نویسنده در ناصیه خانزاده مغول هویدا بود. جوینی نیز در باره سبب اعزام هلاکو خان به غرب به هویدایی آثار جهانگیری و جهانداری در سیمای او اشاره می‌کند و انگیزه منگو در انتخاب او برای این ماموریت را چنین می‌نویسد: «پادشاه روی زمین منگوقاآن چون از شمایل برادر خویش هولاکو مخایل جهانداری می‌دید و از عزایم او مراسم جهانگیری تفرس می‌نمود ... او را به ضبط جانب غربی نامزد فرمود.» (جوینی، ۱۳۷۰، ج ۳: ۹۰). تابندگی این ویژگی‌ها از سیمای فرمانروایان مبتنی بر باور فرهی در اندیشه ایرانی است. نویسنده روضه الصفا نیز پس از برشمردن انگیزه‌های نظامی لشکرکشی هلاکو به غرب، برای نابودی کانون‌های مقاومت در ایران و بین‌النهرین درباره چگونگی انتخاب او می‌نویسد: «منگو قاآن برادر دیگر خود هلاکو خان را که مخایل جهانداری در شمایل او مشاهده می‌کرد به ضبط بلاد غربی نامزد کرد ...» (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۵: ۱۹۲). بر پایه روایت رشیدالدین منگو هنگام اعزام برادر به سوی ایران او را در باره چگونگی رفتار با رعایا و عمارت ممالک مفتوحه نیز سفارش کرد. از این روی نویسنده جامع‌التواریخ معتقد است یکی از مهم‌ترین اهداف فرستادن هلاکو به سوی غرب سامان‌دهی اداره ایران و بخش مهمی از قلمرو غربی امپراتوری بود، با این وجود این اهداف با صراحت بیان نشده‌اند. بر پایه گزارش رشیدالدین نیز منگو به ظاهر برادر را گفته بود که پس از انجام ماموریت نظامی خود به مغولستان

بازگردد. او در این باره می‌نویسد: «و هر چند منگگه قآن را در خاطر مصور و مقرر بود که هلاکو خان با لشکرها که به وی داده همواره در ممالک ایران زمین پادشاه و متمکن باشد و این ملک بر وی و اوروغ نامدار وی بر وجهی که هست مقرر و مسلم بود لیکن ظاهراً فرمود که چون این مهمات را ساخته باشی با مخیم اصلی معاودت نمایی» (همدانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۹۷۷) دیوید مورگان این پنهان کاری درباره اقامت هلاکو در ایران را مسئله‌ای غیر معمول و احتمالاً ساختگی برای توجیه اقدام بعدی او می‌داند (مورگان، ۱۳۷۱: ۱۷۹). خیراندیش این پنهان کاری را ناشی از ادعای خاندان جوجی درباره ایران و اختلافات آنها با دربار مرکزی مغول در این باره می‌شمرد، از این روی هلاکو در نقض حقوق خاندان جوجی باید با احتیاط بیشتری اقدام می‌کرد (خیراندیش، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۰۲). بیانی نیز در بیان دلایل انتخاب هلاکو به منظور لشکرکشی به ایران، با توجه به نسبت هلاکو با قآن مغول پیشرفت او در ایران را به معنی تحقق و استحکام نفوذ و تسلط امپراتوری بر ایران در برابر اولوس‌های دیگر از جمله اولوس جوجی می‌شمرد (بیانی، ۱۳۶۷، ج ۱: ۱۹۷). با توجه به آنچه گفته شد در روایت‌های موجود بیان روشنی از انگیزه و هدف تشکیل حکومت دودمانی هلاکو در ایران مشاهده نمی‌شود. بلکه افزون بر جنبه‌های نظامی مهم‌ترین جنبه سیاسی و اداری ماموریت هلاکو به غرب احراز حاکمیت دربار مرکزی بر ایران و نواحی متصرفی پیرامون آن در برابر ادعای خانات اردوی زرین و جغتایی بود که سامان‌دهی اداری متصرفات مغولی ایران نیز با چنین رویکردی به منظور پایان دادن به دخالت‌های این خانات از طریق عناصر نظامی و اداری وابسته در ایران بود.

مرگ منگو قآن و پیامدهای آن در ایران

آنگونه که اشاره شد، هلاکو خان اندکی پس از فتح بغداد در رمضان سال ۶۵۷ هجری برای پیشبرد اهداف دیگر ماموریت خود عازم شامات شد. تا این هنگام عملکرد هلاکو خان وفاداری او به انجام مراحل مختلف ماموریت نظامی را آشکار می‌سازد و نشانه‌ای از رویکرد او به تشکیل فرمانروایی دودمانی در ایران مشاهده نمی‌شود. سپاهیان مغول پس از گذشتن از فرات شهرهای مسلمان نشین حلب، دمشق، کرک، حمص و پاره‌ای دیگر از شهرهای مسلمان نشین شام را تصرف کردند.

در اثنای جهانگشایی‌های پیروزمندانه هلاکو خان در سرزمین‌های مسلمان نشین غربی رویدادها و تحولات مهمی در دربار مرکزی مغول روی داد. منگو قاآن خان بزرگ دربار مرکزی در هنگامی که دو برادر فاتح او در سرزمین‌های شرقی و غربی سرگرم فتوحات بودند درگذشت. اریغ بوکا برادر کوچک تر او در مقام نیابت سلطنت اداره امپراتوری را در دست گرفت و هنگامی که هلاکو خان از مرکز امپراتوری بسیار دور و بی‌خبر بود رقابت‌های سختی بر سر جانشینی پدیدار شد. بر پایه گزارش رشیدالدین در اثنای پیروزی‌های هلاکو در شامات ایلچیانانی از مغولستان که مقدم ایشان شیکتورنویان بود نزد هلاکو آمدند و خبر مرگ منگوقاآن و رویدادهای پس از آن را به وی رساندند (همدانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۱۰۲۷ و ۱۰۲۸). هلاکو پس از شنیدن خبر مرگ منگو قاآن و رقابت‌های قویلی‌ای و اریغ بوکا بر سر جانشینی و احساس نا امنی از حدود شمالی قلمرو ایران به سبب ادعاهای برکای، خان اردوی زرین ناگزیر از ترک شام شد. احتمالاً تشدید تهدیدات اردوی زرین بی‌ارتباط با ضعف و فتور امپراتوری مغول پس از مرگ منگو قاآن نبود. خوانین اردوی زرین که در انتقال قدرت از خاندان اوگتای به تولوی نقش ویژه‌ای ایفا کردند از این موقعیت در جهت تحکیم پایه‌های استقلال خود بهره گرفتند. اگرچه روی کار آمدن منگو آغاز دوره تازه‌ای از اقتدار و جهانگشایی مغولان بود اما چالش‌ها و معادلاتی که در این هنگام نمودار شد زمینه تجزیه قلمرو پهناور امپراتوری مغول را فراهم ساخت. بازگشت هلاکو خان از شامات، هنگامی که سپاهیان مغول در آستانه حمله به مصر و تحقق هدف نهایی ماموریت او قرار داشتند شاید بی‌ارتباط با تحولات امپراتوری مغول نباشد. چه بسا هلاکو خان در این هنگام نیز بیش از آنکه در اندیشه فرمانروایی بر سرزمین‌های مفتوحه باشد، به نقش آفرینی خود در تحولات دربار مرکزی مغول فکر می‌کرد. زیرا او پس از منگوقاآن در ردیف خاندانان ممتاز خاندان تولوی قرار داشت و هر چند از برادر بزرگ‌تر خود قویلی‌ای کهتر بود اما پیروزی‌های بزرگ او در غرب و ساقط کردن اسماعیلیه و خلافت عباسی و رساندن سپاهیان مغول به مدیترانه امتیازات بی‌بدیلی برای او پدید آورده بود. با این حال بازگشت هلاکو از شامات در هنگامی روی داد که او چندان فرصتی برای رساندن خود به مغولستان نداشت و در این شرایط قویلی‌ای قاآن در سال ۶۵۸ هجری قمری با وجود نافرمانی اریغ بوکا در پی برگزاری قوریلتای بر تخت قاآنی نشست. این تحول هلاکو خان را متوجه ساخت که او چندان

فرصت و شانس مهمی در دربار مرکزی ندارد و شاید تحکیم فرمانروایی خود بر سرزمین‌های مفتوحه، امتیاز و حصه‌ای در خور برای او باشد. از این روی برخی بر این باورند که پس از مرگ منگو قآن، دوری هلاکو از صحنه اصلی رقابت‌ها بر سر جانشینی او را به اندیشه بهره‌گیری از فرصت در جهت تحکیم منافع دودمانی واداشت.

آنگونه که در مباحث مقدماتی این مقاله اشاره شد رقابت بر سر جانشینی از بحران‌های همواره فراروی امپراتوری مغول بود که پس از مرگ چنگیز در قالب نگرانی‌ها و تکاپوهای نه چندان آشکار نمودار شد و در دوره‌های بعدی رویارویی خونین خاندانگان چنگیزی و امرای بزرگ را در پی داشت. از این روی جانشینی منگو قآن نیز از این قاعده مستثنا نبود. اختلافات جانشینی پسران تولوی پس از مرگ منگو در چارچوب رقابت و منازعات خونین قویبلای و اریغ بوکا نمودار شد، اما نباید از نظر دور داشت که هلاکو با توجه به امتیازاتی که اشاره رفت، از مدعیان بالقوه جانشینی بود که دوری وی از دربار مرکزی او را از حضوری فعال و پرتکاپو در این عرصه بازداشت. از این روی شاید مهم‌ترین امتیازی که هلاکو در جبران این فرصت سوزی می‌توانست کسب کند، تشکیل فرمانروایی دودمانی در ایران و سرزمین‌های مفتوحه و حاکمیت بالنسبه مستقل در این نواحی بود. قویبلای که درگیر جنگ و سرکوب مخالفین بود، در برابر اقدام هلاکو و ادعایی که مبین فرمان‌روایی او و جانشینانش بر ایران بود سکوت کرد (مورگان، ۱۳۷۱: ۱۷۹). مناسبات هلاکو و دربار مرکزی مغول نیز پس از این تحول مبتنی بر نوعی واقع بینی تنظیم شد. احتمالاً در مناسبات هلاکو و قویبلای قآن، خان جدید فرمانروایی هلاکو بر سرزمین‌های مفتوحه را به رسمیت شناخت و هلاکو نیز ضمن ابراز وفاداری به خان جدید فرزندش جومغور اغول را که در اردوی اصلی و قلمرو نفوذ اریغ بوکا با وی همکاری می‌کرد از ادامه همراهی بازداشت (همدانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۸۷۹ و ۸۸۰). بدینسان هنگامی که هلاکو بر ایران، آسیای صغیر، بین‌النهرین و شامات مستولی بود فرمانروایی او بر این مناطق از سوی دربار مرکزی مغول تایید شد (همدانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۱۰۲۷ و ۱۰۲۸ و بیانی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۳۶۵ و ۳۶۶). شاید بتوان این تحول را نقطه عطفی در فرایند تشکیل حکومت ایلخانی و تغییر نگرش جهانگیرانه هلاکو خان به جهاننداری در سرزمین‌های مفتوحه دانست. از این روی پس از این

هلاکو نوعی فرمانروایی دودمانی در ایران تشکیل داد که اگرچه تا هنگام جلوس غازان (۷۰۳-۶۹۴ هجری) سلطان مسلمان مغول، فرمانروایان هلاکویی ایران خود را تابع دربار مرکزی مغول می‌خواندند و با یرلیغ و فرمان دربار مرکزی مغول بر تخت فرمانروایی می‌نشستند و بسیاری مورخین عنوان ایلخان را برای ایشان اصطلاحی مبین نسبت فرمانروایان مغول ایران با قآن دربار مرکزی مغول به مفهوم مطیع و تابع خان می‌شناسند (زریاب خویی، ۱۳۶۶: ۴۲)، اما واقعیت‌های تاریخی به روشنی نشان می‌دهد که این روابط و تابعیت تا حد زیادی صوری بود و خان دربار مرکزی مغول به سبب دوری مسافت و موانع جغرافیایی به ویژه استقلال قلمرو اولوس‌های اوگتای و جغتای و دشمنی و خصومت‌های میان قلمروهای مغولی عملاً چندان امکان مداخله در امور ایران را نداشت و این مناسبات ظاهری بیش از آنکه جنبه عملی و واقعی داشته باشد در قلمرو ایلخانان کارکرد مشروعیت ساز به ویژه در میان عناصر نظامی و مغولی تحت فرمان هلاکو را داشت که پیش‌تر به ناهمگونی ایشان و نسبت آنها با خان و خاندان‌های دیگر مغول اشاره شد. به هر روی فرمانروایی دودمانی هلاکو در ایران در فرایند تجزیه و فروپاشی امپراتوری جهانی مغول حداقل این مفهوم را داشت که اختیارات خان دربار مرکزی مغول در برگزیدن حاکمان مناطق متصرفی و مستملکات مغولی در ایران از بین رفت و ایران و نواحی مفتوحه توسط هلاکو خان، در تملک او و خاندانش قرار گرفت. نکته قابل تامل در این باره نسبت بحرانی جانشینی با تجزیه امپراتوری جهانی مغول است، همانگونه که انتقال قدرت به خاندان تولوی به بهای استقلال اولوس جوجی که از ایشان حمایت کردند، روی داد و البته کینه و دشمنی اولوس‌های دیگر نیز به صورت قهری رشته پیوند آنها با دربار مرکزی را گسست، جانشینی منگوقاآن نیز به جدایی عملی بخش مهمی از متصرفات امپراتوری مغولی در غرب آسیا انجامید.

شکست عین جالوت و فرمانروایی هلاکو بر قلمرو باستانی ایران

بازگشت هلاکو خان از شامات در هنگامی که شاید برتری نظامیان مغول می‌توانست اهداف آنها را در مصر محقق سازد، شرایط را به نفع ممالیک جوان تغییر داد. در این هنگام کیتبوقا نویان سردار بزرگ مغول فرماندهی نظامیان فاتح در شامات را بر عهده گرفت.

حضور مغولان در منطقه شامات و رفتار ایشان با مردم این نواحی به گونه‌ای بود که حتی اشراف مسیحی عکا و صیدون که از ایشان استقبال کردند نیز ناراضی و حاضر به همکاری با سپاهیان مسلمان مملوک شدند. ممالیک جوان در چنین شرایطی با استفاده از فرصت به شامات تاختند. امیر بایبرس سردار بزرگ سلطان سیف‌الدین قدوز (۶۵۸-۶۵۷ هجری) که پس از او به سلطنت رسید در عین جالوت محلی در فلسطین کنونی شکست سختی را بر سپاهیان مغول تحمیل کرد. کیتبوقا نویان فرمانده مغولی شامات گردن زده شد و سپاهیان مغول تا فرات عقب نشستند. شکست عین جالوت تا حد زیادی نتیجه اختلافات درونی امپراتوری مغول و اولوس‌های چهارگانه بود که در پی کند شدن آهنگ فتوحات و محدودیتهای قلمرو پاره‌ای اولوس‌ها حس توسعه طلبی خود را متوجه قلمرو یکدیگر ساختند.

شکست عین جالوت وسعت نهایی قلمرو غربی هلاکو را با وجود تغییرات جزئی و مقطعی مشخص ساخت. افزون بر امرای حکومت‌های محلی ایران، شروان و گرجستان، ارمنستان و آسیای صغیر نیز تابعیت او را پذیرفتند. قلمرو جغرافیایی هلاکو یادآور قلمرو پهناور حکومت‌های ایرانی پیش از اسلام بود. رشیدالدین این قلمرو پهناور را «ایران زمین» می‌خواند (اله یاری، ۱۳۸۲: ۵۵ تا ۵۹). انطباق پهنه حکمرانی هلاکو با قلمرو سیاسی حکومت‌های ایرانی پیش از اسلام اهمیت و مفهوم قابل تاملی در تاریخ ایران دارد. این مفهوم با توجه به اهمیت وحدت سیاسی ایران پس از سقوط خلافت عباسی و زمینه‌های تکامل هویت سیاسی و فرهنگی ایران دوره اسلامی قابل درک است. حکمرانی هلاکو و جانشینان او بر ایران زمین، ایلخانان را به سبب مقتضیات سرزمینی و بستر حاکمیت سیاسی وارث وظایف تاریخی فرمانروایان ملی ایران ساخت. بدین روی هلاکو و جانشینان با وجود عدم آگاهی ملی به دفاع از حدود و ثغور ایران زمین در برابر تجاوز دشمنان پرداختند. قلمرو هلاکو از غرب با تعدی ممالیک مصر، شمال شرقی جغتائیان و شمال غربی اردوی زرین روبرو بود. از این روی می‌توان شکست عین جالوت و محدود شدن قلمرو هلاکو در حدود تاریخی ایران زمین را دومین گام مهم در فرایند تاسیس حکومت ایلخانی و پیوند هلاکو خان با ایران شناخت.

پایان شکست‌ناپذیری مغولان و نگرش ایرانمداری هلاکو

پیروزی مملوکان در عین جالوت افسانه شکست‌ناپذیری مغولان را پایان داد و باور سپاه مغول را بر اراده آسمان جاویدان در سروری جهانی خاندان چنگیزی مخدوش ساخت. مرگ منگو و ناکامی مغولان در شامات پایان موج دوم جهانگشایی مغولان را رقم زد و هلاکو خان را ناگزیر به تکیه بر سرزمین و قلمروی ساخت که در تاریخ‌نگاری این دوره ایران زمین خوانده می‌شد. پایان جهانگشایی مغولان به معنی خشکیدن سرچشمه غنایم بود. از این روی هلاکو خان که تا این هنگام با بهره‌مندی از غنایم و تاراج و غارت سرزمین‌های مفتوحه به ثروت‌های سرشاری دست یافت ناگزیر از جست‌وجوی منابع مالی تازه‌ای برای تامین هزینه سپاه و دستگاه فرمانروایی خود بود. بی‌تردید این منبع دیگر، تکیه بر منابع و درآمدهای مالیاتی بود. البته نباید از نظر دور داشت که تهاجم مغولان و حدود چهل سال آشفتگی سیاسی پس از تهاجم اولیه مغول و بهره‌کشی‌های آزمندانانه خاندانگان و امرا زیرساخت‌های اقتصاد کشاورزی و شهری در ایران را از میان برده بود و کسب درآمد از سرزمینی ویران میسر نبود. از این روی فاتحان ویرانگر ناگزیر به تامل درباره به کارگیری عنصر ایرانی و ترمیم ویرانی‌ها شدند.

بدینسان شاید تلنگری که نگاه و رویکرد قوم فاتح، آن هم از نوع مغولی را با وجود تفاوت‌های عمده با جامعه مغلوب تغییر داد و زمینه‌های تاثیرپذیری از فرهنگ و اندیشه ایرانی را فراهم ساخت نه استعداد و ذائقه قوم غالب و حقیقت‌جویی و زیبایی‌طلبی ایشان بود، بلکه برخورد با موانع و استیصالی بود که زمینه نقش‌آفرینی عنصر ایرانی برای تغییر الگوی ملکداری و نگرش فاتحان به قوم مغلوب را فراهم می‌ساخت. از این روی نفوذ عناصر ایرانی در دستگاه حکومتی مغولان از تصدی مناصب مالی و جمع‌آوری مالیات آغاز شد. از همین روی است که بازسازی تشکیلات کشورداری ایرانی - پس از برآمدن فاتحان و حاکمان نورسیده - از دیوان خراج یا استیفا آغاز می‌شود و بتدریج دیوانیان ایرانی با پشتوانه نظری و عملی در حوزه حکمرانی زمینه ارتقای موقعیت خود و دستگاه دیوان را از جایگاه محصلان مالی به نظریه پردازان ملکداری و انطباق حکومت جدید با الگوی کشورداری ایرانی پدید می‌آورند. البته ایفای چنین نقشی در اصلاح نظر و روش فرمانروایان مستبد و

بیگانه با فرهنگ و جامعه ایرانی امری دشوار بود که هر کسی از پس آن بر نمی‌آمد.

خواجه نصیرالدین توسی اندیشمند بلند مرتبه ایرانی دوره ایلخانی که به هلاکو و اباقا ایلخانان نخست مغولی ایران نزدیک بود و در زمره مشاوران آنها به شمار می‌آمد در باره لزوم کوشش مشاوران و وزیران در دگرگون ساختن شیوه سیاسی مخدمان و دشواری این کار می‌نویسد: «... و اگر تدبیر بدو حواله بود مثلاً این شخص وزیر یا مشیر یا معلم او بود و تعریف صلاح کارهای او برو واجب باشد باید که داند که ملوک و روسا مانند سیلی باشند که از سر کوه درآید و کسی که یک دفعه خواهد آن را از سمتی به سمتی گرداند هلاک شود اما اگر به اول مساعدت نماید و به مدارا و تلافی یک جانب او به خاک و خاشه بلند گرداند به جانبی دیگر که خواهد تواند برد، هم بر این سیاق در صرف رای مخدم از آنچه متضمن فساد بود طریق لطف و تدبیر باید سپرد و بر وجه امر و نهی او را بر هیچ کار تحریض نفرمود بل وجه مصلحتی که در خلاف رای او بود با او نماید و او را به وخامت عاقبت آن کار تنبیه دهد و بتدریج در اوقات خلوت و موانست به امثال و حکایت گذشتگان و خیل لطیف صورت آن را در چشم او نکوهیده کند.» (طوسی، ۱۳۵۶: ۳۱۵).

حکیم سخن‌شناس ایرانی سعدی شیرازی نیز که معاصر ایلخانان نخست مغولی ایران بود در باب دشواری رایزنی با سلاطین چنین می‌گوید:

«خلاف رای سلطان رای جستن به خون خویش باشد دست شستن»

«اگر خود روز را گوید شبست این ببايد گفتن اینک ماه و پروین»

(سعدی، ۱۳۶۳: ۱۰۳)

به هر روی بر پایه آنچه اشاره شد شاید نیاز به منابع مالیاتی نخستین روزه نفوذ عنصر دیوانی و اندیشه و فرهنگ ایرانی را فراهم ساخت و بتدریج زمینه تغییر نگرش فرمانروایان مغولی نسبت به جامعه مغلوب را پدید آورد. اگرچه در آغاز فاتحان مغول مال و جان مردم مغلوب را مباح می‌دانستند و حد و حصری برای چپاول و غارت ایشان نمی‌شناختند اما بتدریج دریافتند که برای بقای خود باید به ترمیم و آبادانی ویرانی‌ها پردازند. این تغییر رویکرد بر پایه این اصل در مناسبات پادشاه و رعیت در اندیشه ایران شهری است که در قالب

گفتارهای منسوب به بزرگان باستانی ایران بازتاب یافته است، مسعودی این گفتار را به نقل از انوشیروان چنین می‌نویسد: «پادشاهی به سپاه است و سپاه به مال و مال به خراج و خراج به آبادی و آبادی به عدل...» (مسعودی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۲۶۱) تنسر، چهره روحانی معروف دوران نخست شاهنشاهی ساسانی که پژوهشگران نامه منسوب به او را متعلق به سده ششم میلادی می‌دانند در این باره می‌نویسد: «و چون رعیت درویش شد، خزانه پادشاه خالی ماند و مقاتل نفقه نیابد ملک از دست شود.» (نامه تنسر، ۱۳۱۱: ۲۴). این گونه بستگی زنجیره‌ای میان پادشاه، سپاه و رعیت در فرهنگ سیاسی ایران به عنوان «چرخه ثبات سیاسی» نیز تعبیر شده است. این زنجیره در فرهنگ سیاسی ایرانی به لحاظ نظری، به نوعی ماندگاری قدرت پادشاه و صلاح رعیت را به یکدیگر پیوند می‌دهد. همان‌گونه که قدرت پادشاه و روانی فرمان او به سپاه بستگی دارد، سپاه با مال گرد می‌آید و مال به رعیت بستگی دارد و رعیت داری و آبادانی کشور از الزامات ثبات و قوام حاکمیت سیاسی است (اله‌یاری، ۱۳۸۱: ۱۳۵).

بدینسان اگرچه رعیت ایرانی در نگاه فاتحان و فرمانروایان مغولی قدری نداشت اما اندیشمندان ایرانی و ادبیات اندرنامه نویسی سیاسی ایرانی با زبانی در خور و با توجه به ملاحظاتی که در سخن خواجه نصیرالدین توسی و سعدی شیرازی مشاهده شد به نصیحت فاتحان پرداختند و البته در فرایندی تدریجی که از حوصله این مقاله خارج است با معرفی فرمانروایان مغولی در سیمای شاه آرمانی در اندیشه ایرانی، فرمانروایان مغولی ایران را آگاه از صلاحیت‌ها، الزامات شهریاری و وظایف و کارکردهای نهاد شاهی در چارچوب اندیشه ایرانی ساختند. تاکید در این مقال به رعیت پروری و عمارت دوستی و آبادانی ناشی از آشکارسازی تغییر نگاه خانزاده‌ای جهانگشای و جهانگیر از ویرانگری و چپاول و کشتار مردم ایرانزمین به رعیت داری و عمارت بر پایه دریافتی ابتدایی است که به تدریج زمینه تعمیق یافت.

به هر روی با ضرورت تکیه بر منابع مالیاتی زمینه تغییر نگرش به جامعه و کشور مغلوب فراهم شد و هلاکو خان در قامت جهانگیری، ردای جهاننداری بر تن کرد. البته مورخین ایرانی دوره ایلخانی بر پایه پندار پیش گفته درباره باور ایشان به ماموریت هلاکو برای

تشکیل حکومت در ایران از همان آغاز حرکت، جهانگیری و جهانداری او را از هنگام عبور از جیحون توامان می‌دانند. جوینی با اشاره به دستور هلاکو درباره بازسازی خوشان - قوچان کنونی - این اقدام را نشانه‌ای از توامانی جهانگیری و جهانداری او می‌داند (جوینی، ۱۳۷۰، ج ۳: ۱۰۵). عدالت گستری و رعیت پروری و عمارت دوستی مهم‌ترین جنبه‌های جهانداری در فرهنگ ایرانی به شمار می‌آمدند. رشیدالدین با روایت گفتگویی از خواجه نصیرالدین توسی با هلاکو خان می‌نویسد: «... خواجه نصیرالدین طوسی عرضه داشت که سلطان جلال الدین خوارزمشاه از استیلای غلبه مغول منهزم گشته به تبریز آمد و لشکریان او بر رعایا تناول می‌کردند. آن حال بر رای وی عرضه داشتند. فرمود که این زمان جهانگیرییم نه جهاندار و در جهانگیری رعایت رعیت شرط نیست، چون جهاندار شویم فریادخواه را داد بدهیم. هلاکو خان فرمود که ما بحمدالله هم جهانگیرییم و هم جهاندار؛ با یاغی جهانگیرییم و با ایل جهاندار، نه چون جلال الدین به ضعف و عجز مبتلا» (همدانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۱۰۲۳).

به هر روی پس از عین جالوت بر حسب ضرورت، رویکردهای جهاندارانه هلاکو خان نمودار شد. نویسنده ناشناس تاریخ شاهی قراختائیان، از رساله‌ای منسوب به خواجه نصیرالدین توسی که به عدل و جهانداری پرداخته است، سخن می‌گوید و متن این رساله را شایسته طرح در بخش سیاست مدن کتاب خود می‌داند، از این روی نسخه خواجه را که بر روی ورق ثبت شده و از گزند روزگار در امان نبود، برای ماندگاری به همان شیوه که نوشته شده در متن کتاب می‌آورد (مؤلف ناشناس، ۱۳۵۵: ۳۹).

خواجه تدوین این رساله را به خواست هلاکو برای نگارش رسم و آئین پادشاهان پیشین که بر ایران فرمان رانده‌اند، نسبت می‌دهد (مؤلف ناشناس، ۱۳۵۵: ۲ و ۴۷). بی‌تردید این خواست هلاکو نتیجه کوشش نخبگان ایرانی و درک ضرورت آبادانی و بازسازی ویرانی‌های مملکت است (بیانی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۳۷۰). زمینه تدوین این رساله به خواست هلاکو یا برای هلاکو در هر حالت نشانه‌ای از تعمیق تدریجی نگرش فاتحان و تکاپوی ایرانیان برای انطباق حکومت ایلخانی با الگوی ملکرداری ایرانی است. خواجه که در فرایند آموزش ایلخان با آئین و ملاحظات اندیشه ایرانشهری این فرصت را بسیار ارزشمند می‌دانست به تدوین این رساله پرداخت. این رساله اندرزنامه‌ای سیاسی است که همانند دیگر اندرزنامه‌های سیاسی،

پادشاه محور اصلی گفتمان آن است. او در این رساله سلطان را «سایه حق»، «ظل الله فی الارض» و «نایب نوامیس الهی و ارباب اوامر و نواهی» می‌خواند (مولف ناشناس، ۱۳۵۵: ۲ و ۴۷). خواجه در این متن افزون بر تبیین جایگاه و منزلت پادشاه در اندیشه ایرانشهری به پیوند و تعامل شاه با اهل قلم، اهل شمشیر و علمای دین و ضرورت تعادل و توازن میان این عناصر در ساخت قدرت و نظام اجتماعی می‌پردازد. سپس در بخش منابع درآمدی مهم‌ترین منبع درآمد پادشاه را مال رعیت می‌داند.

از این روی با تغییر رویکرد فرمانروایان مغولی ایران، ایلخانان در آثار و نوشته‌های ایرانی در سیمای پادشاه آرمانی معرفی شدند. پاره‌ای نویسندگان ایرانی فرمانروایان مغول را صاحب فره‌ی که مهم‌ترین جنبه مشروعیت پادشاه در اندیشه ایرانشهری بود، معرفی می‌کنند. جوینی دولت چنگیزی و اروغ او را صاحب قر می‌داند و پس از شرح مضایق و شدت زندگی مغولان و سپس فراخی نعمت ایشان می‌نویسد: «به قر دولت روزافزون و سایه حشمت همایون چنگیز خان و اروغ او کار مغول از آن چنان مضایق و تنگی بامثال چنین وسعت و نیکی رسیده است» (جوینی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۱۶). به هر روی هلاکو پس از شکست عین جالوت و خشکیدن سرچشمه غنایم ناگزیر از تکیه بر منابع درونی ایران شد. در این مجال اندرزهای اندیشمندان و حشر و نشر با کارگزاران و دیوانسالاران ایرانی، بازسازی ایرانشهر و پیروی از شیوه ملکداری شهریاران باستانی را نزد ایلخانان ضرورتی اجتناب ناپذیر نمود. هر چند که افزون بر این، آنها فرمانروایی بر قلمروی ویران را نیز وهن خود می‌شناختند و از مواهب آن بی‌بهره می‌ماندند. به هر روی با تحولات تاریخی دوره مغول و تغییر نگرشی، فاتحان مغولی ایران با مشاورت و همکاری دیوانیان بلند پایه ایرانی بازسازی و ترمیم ویرانی‌ها و تاسیس بناها و بنیادهای تازه‌ای را آغاز کردند که در پی خاطره ویرانی‌های مغول، دوره ایلخانی به عنوان دوره‌ای مهم در تاریخ فرهنگ و تمدن ایرانی شناخته شود.

نتیجه

بر پایه آنچه گفته شد، چالش‌های درونی امپراتوری مغول پس از چنگیز بر پایه رقابت‌های جانشینی و استقلال طلبی اولوس‌ها و قلمروهای خانزادگان نمودار شد. انتقال قدرت به خاندان تولوی اگرچه با موج تازه‌ای از جهانگشایی‌های مغولان همراه بود و به فترت پس از چنگیز و اوگتای پایان داد، اما رویارویی‌های آشکار خانزادگان مغولی و استقلال برخی اولوس‌ها را در پی داشت.

پس از روی کار آمدن منگو قآن اهداف مهم و راهبردی مغول در شرق و غرب پیگیری شد. هلاکو خان از سوی دربار مرکزی مامور گسترش جهانگشایی مغولان در غرب و به طور مشخص تر ایران، بین‌النهرین، آسیای صغیر، ارمنستان و شامات و مصر شد. هلاکو در فاصله سال‌های ۶۵۴ تا ۶۵۷ هجری موفق به ساقط کردن اسماعیلیه، خلافت عباسی و غلبه نهایی بر ایران، بین‌النهرین و تابعیت آسیای صغیر و ارمنستان شد. سپاهیان مغول شامات را درنوردیدند و تا مدیترانه پیش رفتند. پس از تصرف شامات و در آستانه تهاجم به مصر خبر مرگ منگو و پاره‌ای تهدیدات پیرامونی او را ناگزیر به ترک شامات کرد. در همین اثنا پس از رقابت‌های سخت و خونینی که هلاکو از آن دور بود، قویلیای به مقام خانی رسید. هلاکو خان که در آغاز در قامت خانزاده‌ای کشور گشای به سوی ایران آمد پس از مرگ منگو و جانشینی قویلیای تصاحب دودمانی سرزمین‌های مفتوحه را مهم‌ترین فرصت برای سهم‌خواهی و حفظ موقعیت خود در امپراتوری دریافت، شکست عین جالوت قلمرو او را در جغرافیای باستانی ایران محدود ساخت و خشکیدن سرچشمه غنایم او را متوجه رعیت داری و آبادانی ممالک مفتوحه ساخت. از این روی عناصر دیوانی و نخبگان ایرانی در چارچوب این فرایند و زمینه‌ها در چارچوب اندیشه ایران‌شهری و فرهنگ ایرانی به تکاپو در جهت انطباق حکومت مغولی با الگوی ایرانی پرداختند.

منابع و مأخذ

- اقبال، عباس (۱۳۶۵)، *تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری*، چاپ ششم، تهران، امیرکبیر.
- الهیاری، فریدون (۱۳۸۱)، *قابوسنامه عنصرالمعالی و جریان اندرزنامه نویسی سیاسی در ایران دوران اسلامی*، مجله علمی پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره دوم، شماره ۳۱.
- ----- (۱۳۸۲)، *بازنمایی مفهوم ایران در جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله همدانی*، فصلنامه مطالعات ملی، سال چهارم، شماره ۱.
- ----- (۱۳۸۹)، *بررسی تحلیلی تکاپوهای سیاسی خاندان تولوی تا برآمدن منگوقاآن بر تخت خانی*، مجله پژوهشنامه انجمن ایرانی تاریخ، سال اول، شماره ۳.
- بارتولد، و.و (۱۳۶۶)، *ترکستان نامه؛ ترکستان در عهد هجوم مغول*، ترجمه کریم کشاورز، جلد دوم، چاپ دوم، تهران، آگاه.
- بیانی، شیرین (۱۳۶۷)، *دین و دولت در ایران عهد مغول؛ جلد اول: از تشکیل حکومت منطقه‌ای مغول تا تشکیل ایلخانی*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ----- (۱۳۷۱)، *دین و دولت در ایران عهد مغول؛ جلد دوم: حکومت ایلخانی: نبرد میان دو فرهنگ*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- جوینی، علا الدین عطاملک (۱۳۷۰)، *تاریخ جهانگشای*، به سعی و اهتمام و تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، جلد اول و سوم، چاپ چهارم، تهران، ارغوان.
- خیراندیش، عبدالرسول (۱۳۷۴)، *علل تاسیس حکومت ایلخانی*، پایان نامه دکتری، به راهنمایی دکتر شیرین بیانی، جلد اول، تهران، دانشگاه تربیت مدرس .
- زریاب خویی، عباس (۱۳۶۶)، *سازمان اداری ایران در زمان حکومت ایلخانان (۱)*، مجله باستان شناسی و تاریخ، شماره دوم، بهار و تابستان.
- سعدی (۱۳۶۳)، *کلیات*، با ترجمه قصاید عربی، مقدمه و شرح حال از: محمدعلی فروغی ذکاالملک، تهران، ایران.

- طوسی، نصیرالدین (۱۳۵۶)، *اخلاق ناصری*، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران، خوارزمی.
- گروسه، رنه (۱۳۶۸)، *امپراتوری صحرانوردان*، ترجمه عبدالحسین میکده، چاپ سوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- ----- (۱۳۸۴)، *تاریخ مغول: چنگیزیان*، زیر نظر کاوینیاک، ترجمه محمود بهفروزی، تهران، آزادمهر.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۷۰)، *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول، چاپ چهارم، تهران، علمی و فرهنگی.
- مورگان، دیوید (۱۳۷۱)، *مغولها*، عباس مخبر، تهران، مرکز.
- مولف ناشناس (۱۳۵۵)، *تاریخ شاهی قراختانیان کرمان*، به اهتمام دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- مولف ناشناس (۱۳۵۴)، *نامه تنسر به گشنسب*، به تصحیح مجتبی مینوی، گردآوری مجتبی مینوی و محمد اسماعیل رضوانی، چاپ دوم، تهران، خوارزمی.
- میرخواند، محمد بن سید برهان الدین خواوندشاه (۱۳۳۹)، *تاریخ روضه الصفا*، جلد پنجم، تهران، کتابفروشی‌های مرکزی، خیام و پیروز.
- همدانی، رشیدالدین فضل الله (۱۳۷۳)، *جامع التواریخ*، به تصحیح و تحشیه محمد روشن - مصطفی موسوی، جلد دوم، تهران، البرز.